دو نامه مهم از تیمورتاش و سهیلی

این نامه را تیمور تاش به تقی‏زاده-زمانی که تقی‏زاده والی خراسان بود-نوشت و پس از آن‏ تقی‏زاده با عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص به همین مأموریت موردنظر رفت.شمه‏ای از شرح‏ ملاقات تقی‏زاده با ملک دونالد رئیس الوزرای انگلیس(1929)که در میان اوراقش به دست‏ آمد در جلد نهم مقالات ص 224-226 به چاپ رسیده است.

شخصی و محرمانه،13 خرداد[1308]

دوست عزیزم امروز خیالی برایم آمده است که میخواهم با خود حضرتعالی‏ صمیمانه مشورت کنم.و فعلا از این خیال جز شخص اعلیحضرت همایونی و امیر لشکر شیبانی(سرتیپ شیبانی)که امیر لشکرست و سمت ریاست قوای اعزامی فارس را دارند کسی اطلاعی ندارد.

مقدمهء مختصری عرض کنم.انتخابات انگلستان تقریبا تمام‏شده و احتمال قوی‏ میرود حکومت کارگر تشکیل شود-اگرچه نتیجهء انتخابات قطعا به منفعت یک حزب‏ نیست که حکومت ثابتی تشکیل شود معذلک احتمال قوی میرود که حکومت کار[گر] با ائتلاف با لیبرالها دوامی بکند.در باب حکومت کارگر انگلستان اینجانب عقایدی‏ دارم که فعلا عرض آنها باعث طول کلام است.ولی در هرحال خیلی مناسب میدانم که‏ هم مخاطرهء بی‏تجربگی آنها را رفع کرده و هم از احساسات ضد سیاست محافظه‏کار آنها استفاده کنیم.

برای این مقصود لازم است که در لندن یک نفر مأمور فکور لایق داشته باشیم و دیگر از داشتن مصاعد السلطنه که در موقع حکومت conservateurs بد نبود زیرا که بحضور در ضیافتها اکتفا میکرد صرف‏نظر کنیم.

بعد از ملاحظات زیاد فکر اینجانب به مأموریت حضرتعالی به لندن متوجه شد و برای‏ این کار به نظرم رسید که برای مرخصی و بعنوان مرخصی یا دادن راپرتهای راجعه به‏ زلزله و اوضاع عمومی خراسان به طهران تشریف بیاورید و دو سه هفته با تمام کارهائی‏ که در جریان است و از یک سال و نیم به این طرف اینجانب را مشغول میدارد آشنائی کامل‏ حاصل بفرمائید.ضمنا اگرمان خواسته شود و در صورت تحصیل اگرمان بزودی‏ تشریف ببرید.اگرچه یقین ندارم ولی همچو تفرس میکنم که شاید بشود حالیه در لندن‏ بهتر کار کرد(اگر شخصی باشد که بتواند ایجاد روابط به رؤسای حزب کارگر بکند) این است نقشه‏ای که در نظر گرفته شده است.در این باب چه میفرمائید؟

فعلا زندگانی لندن هم بد نیست زیرا که در آنجا سفارت عمارت ملکی دارد. خواستم تلگرافا مراتب را عرض کنم ولی بواسطهء احتیاج به کشف کردن و رمز کردن‏ که نفر دیگر باید قهرا از مطلب مطلع بشوند و محرمانه ماندن مطلب را کاملا معتقد هستم‏ باین جهت با پست هوائی این مکتوب خودم را تقدیم میدارم و منتظر جواب حضرتعالی‏ هستم. در خاتمه آن کاری را که اولا بایستی میکردم بجا میآورم یعنی مراسم ارادت‏ صمیمی خودم را تقدیم و سلامتی و موفقیت حضرتعالی را خواهانم.تیمور تاش

این معروضه را تمام کرده بودم که مرقومهء خصوصی حضرتعالی را زیارت کردم. اولا از ابراز مرحمت نسبت بخودم خیلی متشکر هستم و یگانه دعا و آرزوی بنده این‏ است که ای کاش کلیهء ماها که در طریق تجدد ایران آرزوهائی داشتیم موفق باجرای‏ تمام ایده‏آلهای ملی خود در تحت سرپرستی اعلیحضرت همایونی میشدیم.

در باب مسائل شخصی و اشکالات در باب حقوق که مرقوم فرموده بودید اگرچه‏ قسمت اول عریضهء من حاکی است که فکرم در طریق دیگری سیر میکند معهذا در این‏ باب بزودی اقدام خواهم کرد که خلف حضرتعالی هم رهین منت عالی باشد.تیمورتاش

-2-

این نامه را علی سهیلی پس از نخست وزیری اول(که از 18 اسفند 1320 آغاز شد و تا اواسط مرداد 21 ادامه داشت)به تقی‏زاده که در آن وقت سفیر ایران در لندن بود نوشته است.در موقع‏ نگارش این نامه قوام السلطنه نخست وزیر بود.سهیلی تقریبا یک ماه پس از نگارش این نامه یعنی در 28 بهمن 1321 مجددا نخست وزیر شد.

تصدقت گردم نامهء مبارک را زیارت کردم.از اظهار لطف و محبت حضرتعالی‏ فوق العاده سپاسگزارم.امیدوارم همیشه سلامت و خوش و مقضی المرام باشید.اینکه‏ ضمنا مرقوم فرموده بودید اگر در این بیکاری احتیاجی پیدا کردم حضورتان عرض‏ کنم بی نهایت از مرحمت عالی متشکر شدم.راست است که بیکارم و تکلیف بیکاری من‏ هم معلوم نیست بالاخره کی سپری شود ولی در گوشه و کنار در طهران هم دوستانی‏ هستند که با دادن قرض نمی‏گذارندچرخ زندگانی بنده که بحداقل قناعت رسیده است‏ لنگ شود.البته اگر احتیاجی پیدا کردم به حضرتعالی هم بی‏ریا و بدون رودربایسی‏ مراجعه خواهم کرد.بهرصورت این موضوع را بخود من محول را بخود من محول فرمائید.البته بین بنده‏ و حضرتعالی هیچ نوع تشریفاتی در کار نیست.

پس از استعفای از مقام نخست وزیری که ناچار بودم(با داشتن اکثریت در مجلس) و خاتمه دادن به انتریگها و دادن میدان باشخاصی که بیشتر ولع و حرص مقام دارند1 تا حال بیکارم به این معنی که ابتدا تکلیف مأموریت واشنگتن را کردند خودم هم بی‏میل نبودم‏ ولی بعد چون خواستند بیچاره مرحوم فروغی را دست بسرکنند بایشان دادند.آن مرد هم که حقیقتا میتوان گفت از فوتش فوق‏العاده متأثر شدم و یکی از ذخایر ایران بود بمقصود نرسید.بعد گفتند آقای وثوق الدوله به آنجا رفتنی هستند و به هبنده تکلیف آنکارا را کردند.باین مأموریت هم بی‏میل نیستم ولی نمیدانم بعهد خود وفا خواهند کرد یا نه. تکلیف وزارتی هم کردند رد کردم.بهرحال ازین بابت دردسر بحضر تعالی نمیدهم.ولی‏ نمیدانم با اینکه در نامه‏های خود مرقوم فرموده بودید انگلیسیها از طرزکار کردن من‏ (1)-مقصود ظاهرا قوام السلطنه است. ناراضی نیستند و حتی ایدن وزیر خارجه بجنابعالی تمجید هم کرده بود2چه شد که مثل‏ اینکه یکباره از بنده چشم پوشیدند هرچند بنده اهمیتی نمیدهم.من اگر خدمتی میکنم‏ برای وطن و کشور خودم است نه برای خوش‏آیند بیگانگان.ولی بنده که عاقد قرارداد اتحاد بودم‏3و تشخیص داده بودم دولت ایران بالاخره باید با متفقین کنار آید و همکاری کند چه شد بعد از رسیدن مقصود و سوار شدن بخر خودشان دیگر اهمیتی نه بمن‏ و نه بفروغی بیچاره دادند و آن سیاست کهنه و رویه‏ای را که سالها در ایران تعقیب‏ میکردند و قطعا هم ضرر بود باز تجدید می‏کنند.علی‏ای‏حال از اینهم بگذریم.تذکر این مطلب فقط درد دل بود و رشتهء سخن باینجا کشید.

زندگانی در ایران فوق العاده گران و حقیقة طات‏فرسا است.تخم‏مرغ دانه‏ای‏ دو قران.از اینجا قیاس فرمائید به سایر مواد زندگانی.دولت هم صبح تا غروب مشغول‏ کشمکش با مجلس و داخل کردن این و آن است.

نمیدانم بالاخره بودجهء سفارت را طبق دلخواهتان و بانطوری که بنده در نظر داشتم منظور کردند یا دست‏کاری نمودند.باز هرچه باشد زندگانی در آنجا از هر جهت‏ از طهران بهتر است.

حضور محترم خانم عرض سلام دارم.عیال بنده هم جداگانه سلام دارد.البته اگر فرمایش باشد مرقوم خواهید فرمود.حال که بیکارم بهتر میتوانم دنبال‏[کنم‏]و انجام‏ دهم.از زیارت مرقومات همواره مفتخر و مسرور میشودم.ایام عزت بر دوام.

علی سهیلی-30 دیماه 1321

(2)-ایدن در کتاب خاطراتش همنسبت به سهیلی مطالبی تمجیدآمیز دارد.

(3)-قرارداد در زامن نخست وزیری فروغی و طبعا به ابتکار و باتکای شخصیت او منعقد شد. سهیلی در آن وقت وزیر امور خارجه بود.اعلامیهء تهران در زمان نخست وزیری او انتشار یافت.

خط امان

عمرم بسر رسید و غم دل بسر نشد جانم به لب رسید و کسی را خبر نشد رحمی کن این شکستهء دلتنگ را بجوی‏ زان پیشتر که آتش غم تیزتر نشد بر بخت بی‏ستارهء من آسمان گریست‏ دردا که اشک چارهء داغ جگر نشد ابر بلا ببار بر این دشت بی‏امید دیریست بذر مهر و وفا بارور نشد خو کرده‏ام بسینهء سوزان این کویر بالین میسرم به دیار دگر نشد گر جان و سر نهم به امید عنایتی‏ در پای دوست هدیه جز این مختصر نشد پیمان مهر بسته‏ام از عهد کام و نام‏ با نیک‏وبد معامله زین خوبتر نشد ترسم که سیل حادثه ویران کند ز کین‏ بنیاد غافلی که ز غفلت به در نشد پیری رسید و عمر گذشت و دریغ ماند حسرت نصیب را ز جوانی ثمر نشد نفرین به روزگار که نشناخت قدر کس‏ وارونه باد چرخ که جز شوروشر نشد شکوای دل تمام نگفتم مجال نیست‏ خط امان نبود و قلم پرده در نشد

احمد علی دوست(رشت)